عکس: ایرنا

همه ما مسئولیم

در تفکر تکلیف‌محور شما به اندازه وسع خود در کار سهیم هستید، وقتی همه به این ماجرا این‌گونه نگاه می‌کنند به کار سرعت بیشتری داده می‌شود. حالا وقتی شما دستاوردهای تاریخ انقلاب خود را نگاه می‌کنید، می‌بینید که همه این رشدها با تفکر تکلیف‌محور بوده است

بررسی تفاوت «پیشرفت» و «توسعه» در گفت‌وگو با نعمت‌الله سعیدی

روایت های غربی از توسعه پوچ گرایانه است

گفت‌وگو

مسأله روایت پیشرفت و برداشت جامعه ایرانی از میزان اقدامات انجام شده در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، موضوعی است که همواره از سوی نخبگان جریان انقلاب اسلامی مورد تأکید قرار می‌گیرد. اما جنس روایت و چگونگی پرداخت آن موضوعی است که کمتر مورد توجه است. یعنی اینکه اساساً از منظر گفتمانی، روایت پیشرفت با دیگر سبک‌های رایج چه تفاوتی دارد. همچنین پیشرفت با توسعه در چه نقاطی اشتراک و در کدام مراحل اختلاف دارند. این موضوع بهانه‌ای شد تا با نعمت‌الله سعیدی به گفت‌وگو بنشینیم. وی پژوهشگر و نویسنده است و نخستین رویداد جایزه کتاب «روایت پیشرفت» در حوزه علم و فناوری را داوری کرده است.

وقتی می‌گوییم که کشوری پیشرفته است، براساس چه معیارها و ملاک‌هایی این را بیان می‌کنیم؟ معیارها و سنجه‌های پیشرفت کدامند؟

ذهن ما با کلمات فکر می‌کند. یک فیلسوف غربی به نام ویتکنشتاین، می‌گوید اساساً کار متفکر ابهام‌زدایی از کلمات است. ابهام‌زدایی از گزاره‌ها و جمله‌ها است و وظیفه اصلی تفکر همین است. با این مقدمه می‌خواهم عرض کنم که از جمله کلماتی که در این سال‌ها خیلی تکلیف آن برای ما مشخص نشده است، کلمه توسعه است؛ اساساً معنای توسعه و پیشرفت برای ما مشخص نشده است. برای همین است که خیلی وقت‌ها این درگیری برای ما وجود دارد که وقتی توسعه را به کار می‌بریم، شامل توسعه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی هم می‌شود یا صرفاً منظور ما توسعه تکنولوژی، صنعت، معماری، شهرسازی و جاده‌سازی است. قاعدتاً وقتی این دقت‌ها را نمی‌کنیم و بدون تدقیق معنا درباره توسعه صحبت می‌کنیم این تصویری که در ذهن ما به وجود می‌آید، همان جنبه فیزیکی ماجراست؛ یعنی صنعتی شدن و المان‌های فیزیکی از رشد تکنولوژی و صنعت در سطح کشور.

خیلی وقت‌ها وقتی به تاریخ واقعی مراجعه می‌کنیم، به نظر می‌آید که انگار توسعه ابتدا اتفاق افتاده و بعد فراغتی ایجاد شده و بحث‌های نظریه‌پردازی مطرح شده است. حالا مشکل این سوءتفاهم چیست؟ مشکل این است که وقتی سوابق چند قرن کشورهای دیگر به ما می‌رسد، ما نمی‌دانیم کدام تحولات مقدمه‌ای برای تحولات بعدی بوده‌اند. برای مثال، آیا مقدمه توسعه‌یافتگی تفکر انتقادی است؟ یا برعکس؟ وقتی الان به این موضوع نگاه می‌کنیم ممکن است خیلی پیش پا افتاده به نظر آید؛ اما یک زمانی برخی آدم‌های این مملکت واقعاً به این موضوع فکر می‌کردند که مثلاً تا وقتی ما چادر و حجاب را برنداریم، توسعه اتفاق نمی‌افتد!

الان هم همین سوءتفاهم‌ها وجود دارد؛ اما حداقل از نظر تاریخی این بحث‌ها در سیاستگذاری‌ها و مدیریت‌های کلان مملکت در گذشته کاملاً به صورت جدی مطرح بوده است. حالا باید دید که اگر به تفکر دینی خودمان برگردیم، توسعه‌یافتگی را چگونه معنی می‌کنیم؟ یعنی توسعه‌یافتگی به معنای گسترش رفاه و آسایش است یا رشد آرامش و سعادت؟ آیا این دو واقعاً یکی است یعنی صرفاً گسترش آسایش با آرامش یک معنی را می‌دهد؟ همه این ابهامات وجود دارد. با همین مقدمه کوتاه و ذهنیت خامی که وجود دارد در خیلی از عرصه‌ها حتی بی‌انصاف‌ترین آدم‌ها نیز دیگر نمی‌توانند آمارهای رسمی را انکار کنند که ما در طول این سال‌ها مثلاً در زمینه‌های صنعتی، پزشکی، صنایع نظامی اصلاً قابل مقایسه با هیچ دوره‌ای نیستیم؛ نه با خودمان نه با کشورهای دیگر.

محتوای آمارهای درخشان درباره موفقیت‌های ایران را که به آنها اشاره کردید باید پیشرفت بنامیم یا توسعه؟

حتی اگر توسعه و پیشرفت را با همان معنای مبهمی که ما هم روی آن بحث داریم، پیشفرض قرار دهیم و بنا را بر تعریف گفتمان رقیب بگذاریم که می‌گوید توسعه یعنی توسعه تکنولوژی و توسعه فناوری و صنعت، باز همه این مواردی که در کشور ما اتفاق افتاده، قابل‌مقایسه با هیچ دوره‌ای نیست. یعنی سرعت رشد تولید علم، تولید صنعت و شتاب آن در طول این سال‌ها با هیچ کشور مشابهی قابل‌مقایسه نیست.

فکر می‌کنید می‌توان پیشرفت را زیرمجموعه تفکر دینی قرار داد و توسعه را زیرمجموعه تفکر غربی؟

در تفکر توسعه فرض کنید، شما به همه کرات آسمان دسترسی پیدا کرده‌اید؛ اما اگر ابدیتی در چهارچوب تفکر شما وجود نداشته باشد و زندگی در همین دنیا تمام شود، شما سعادت را چگونه معنا می‌کنید؟ شما یک رنج گرسنگی دارید که با غذا خوردن این رنج را برطرف می‌کنید و اسم برطرف کردن این رنج را لذت گذاشته‌اید. در جهانی که به هر حال با یک عمر محدود می‌پوسید و نابود می‌شوید و بعد از آن نیز چیز دیگری وجود ندارد، نمی‌توانید توسعه را تعریف کنید. هر چیزی که برای آن تعریف کنید آخرش یک پرتگاه وجود دارد. حالا این مسیر کوتاه را می‌خواهید شما گل‌کاری کنید، اگر آخر این مسیر را برای من مشخص و تعریف نکنید همه آن مسیر مسخره به نظر می‌رسد. برای همین هم هست که بخش عمده‌ای از ویژگی روایت‌های هنری در جهان غرب، روایت‌های پوچ‌گرایانه است. شما همین توسعه را در سینمای هالیوود ببینید، آنها نهایتاً توسعه را در چه چیزی تعریف می‌کنند؟ یا جنگ هسته‌ای است، یا هجوم بیگانگان فضایی یا گسترش بیماری‌های عجیب‌وغریب! در ژانر فیلم‌های آخرالزمانی بجز مصیبت و بلاهای آسمانی چیز دیگری در آن می‌بینید؟ اصلاً خود هنر غربی سال‌هاست که به این ماجرا اعتراف کرده است. وقتی به سراغ آثار هالیوودی با سوژه مربوط به آینده می‌روید همه با قصه‌هایی در رابطه با اضمحلال، نابودی و بحران مواجه‌اید و غایتی نمی‌توانید برای آن تعریف کنید. الان مهم‌ترین مشکلی که وجود دارد، این است که آن روایت پیشرفت در غرب هم دقیقاً در خدمت تخدیر و غفلت است. این تفکر در واقع در یک فضای مبهم و تاریک به سر می‌برد و در حال جولان دادن هم هست! این بحث‌ها خیلی وقت‌ها باید در هنر مشخص شود؛ یعنی هنرمند و سینماگر ما الان نمی‌تواند حتی در تصور خود هم تصویری از آینده مطلوب را ارائه دهند. وقتی یک هنرمند نمی‌تواند به این تصور برسد، چگونه یک تفکر می‌تواند درباره آنها نظریه‌سازی کند؟ چون خیال به مراتب آزادتر است و قید و بندی ندارد.

عدالت زمینه‌ساز پیشرفت است یا پیشرفت، زمینه‌ساز تحقق عدالت؟

در تفکری که ما درباره آن صحبت می‌کنیم؛ اولاً غایت انسان برابر با سعادت ابدی است و وقتی می‌گوییم دنیا مزرعه آخرت است به این معناست که دنیا تمرین بهشتی زیستن است، اینکه شما چگونه رفتار و اخلاقی داشته باشید و کسی می‌تواند در آن بهشت ابدی به صورت جاودانه زندگی کند که در همین دنیا به صورت بهشتی زندگی کرده باشد و این نیست که توسعه‌یافتگی به معنای فیزیکی و تکنولوژیکی خود چیز خوبی نیست؛ چه بسا که واجب هم باشد. اما تفکر مقابل می‌گوید اصلاً سعادتی وجود ندارد و اگر هم بهشتی باشد همین است که ما در دنیا می‌توانیم بسازیم و غایت و هدف ماجرا همان مسائل رفاهی است که از قِبَل تکنولوژی به دست می‌آید؛ بنابراین در تفکر مقابل ما توسعه یافتن یا توسعه نیافتن ملاک مدیریت جهان می‌شود. با همین نگاه جهان را نگاه و تاریخ و بشر را تفسیر می‌کنند؛ کشورهای توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته!

حال توسعه‌یافتگی شامل همه اینها می‌شود؛ توسعه‌یافتگی سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، تکنولوژیکی، علمی و اینها همه در کنار همدیگر است و یکی دو جنبه آن مورد ملاک نیست. چه بسا جنبه‌های علوم انسانی آن بر جنبه‌های تجربی آن مقدم است؛ و در این میان بحث‌های مفصلی وجود دارد مثل اینکه عدالت بسترساز توسعه است؛ قبل‌تر عده‌ای مانند مرحوم هاشمی معتقد بودند که شما یک مدتی و یک دوره‌ای اصطلاحاً فتیله عدالتخواهی را پایین بکشید و بگذارید ما به توسعه‌یافتگی برسیم؛ چرا؟ چونکه عدالت بدون توسعه‌یافتگی تقسیم مساوی فقر است؛ پس اجازه بدهید این کیک توسعه رشد پیدا بکند و بعد صحبت از تقسیم آن بکنید! ظاهر این حرف خیلی قشنگ است، ولی وقتی به بطن آن توجه می‌کنید بدون شک خلاف واقع است، چون بعد از این همه سال باید بالاخره شاهد تقسیم شدن آن می‌بودیم. در تعریف لیبرال سرمایه‌داری یک درصد مردم حتماً باید برتر از دیگران باشند و اگر مساوی باشند، هدفی وجود ندارد که انسان شوق زیستن داشته باشد. از نظر آنها وقتی همه انسان‌ها با هم برابرند، یک انگیزه رقابتی وجود ندارد که پیشرفت و رشد کنند بنابراین یک درصد باید بیشتر از همه مردم ثروت داشته‌باشند که برای باقی مردم انگیزه بوجودآورند! روشن است که این استدلال تا چه اندازه مضحک است.

در مقابل، این تفکر قرار دارد که اصلاً این جور نیست که شما وقتی فتیله عدالت‌خواهی را پایین بکشید، توسعه به وجود می‌آید که بلکه اصلاً عدالت؛ زمینه، بسترساز و حامی توسعه است و خودش ایجاد کننده توسعه است. مثلاً در توسعه‌یافتگی شما به دانشمندان و مهندسان نابغه نیاز دارید وقتی به این ماجرا به صورت عدالت‌محور نگاه می‌کنید و از اساس بسترهای آموزش و پرورش خود را به صورت عادلانه در همه روستاها و شهرها تقسیم می‌کنید و به آنجا معلم می‌فرستید و مدارس را توسعه می‌دهید و نوسازی می‌کنید، در ۱۰سال آینده چه بسا بیش از۷۰، ۸۰ درصد نوابغ شما، روستازاده باشند. وقتی به ماجرا به صورت کلان نگاه می‌کنید؛ همین عدالت بسترساز توسعه می‌شود و کسی که می‌گوید عدالت را برای رشد توسعه کنار بگذارید، اصلاً متوجه این دو و رابطه آنها نشده است.

بعضی می‌گویند که کشورهای غربی حداقل برای مردمان خودشان رفاه ایجاد کرده‌اند اما ما نه رفاه ایجاد کرده‌ایم و نه به تعریفی از آن رسیده‌ایم؛ پاسخ شما به این پرسش چیست؟

در همان معنای رفاه ظاهری هم باید گفت در امریکا که قطب لیبرال سرمایه‌داری است هم رفاه به آن صورتی که ما فکر می‌کنیم، وجود ندارد. در فرهنگ امریکایی شرایط زندگی و کار بویژه برای نیروی کارگر بسیار دشوار است. در آنجا پول و سرمایه به خودی خود غایت است. وقتی در آنجا پول مهم و غایت است این یک دروغ بزرگ است که در آنجا کارخانه‌ها تأسیس شده‌اند که شما به رفاه برسید! مبانی اسلام با تفکرات غرب و شرق فرق می‌کند. مثلاً در موضوع اقتصاد در تفکر دینی، اصالت با کار است نه سرمایه. در صورتی که اصالت در اقتصاد مدل غربی با سرمایه است و اسم این تفکر به همین دلیل سرمایه‌داری است. در این مدل هرکسی که پولدارتر باشد، بیشتر می‌تواند پول بدست بیاورد. اما در تفکر دینی وقتی سرمایه شما انباشته می‌شود اولین چیزی که به آن تعلق می‌گیرد خمس است. بعد به آن فرد حج واجب می‌شود. یعنی در این تفکر هر موقع سرمایه می‌خواهد انباشته شود، به آن نوعی مالیات تعلق می‌گیرد.

فکر می‌کنید برای ترویج گفتمان اسلامی درباره کار و پیشرفت چه باید کرد؟

در این تفکر هر فردی خودش مسئول است. شما یکسری وظایف اجتماعی دارید و این تفکر تکلیف‌محور است نه نتیجه‌محور. باید نگاه ما عوض شود؛ اینکه تکلیف ما چیست؟ در نگاه نتیجه‌محور، شما مدام در حال برنامه‌ریزی، تردید برای رسیدن و ترمزهای بی‌مورد هستید. مدام در حال مخالفت و مانع‌تراشی هستید. اما در تفکر تکلیف‌محور شما به اندازه وسع خود در آن کار سهیم هستید، وقتی همه به این ماجرا این‌گونه نگاه می‌کنند به کار سرعت بیشتری داده می‌شود. حالا وقتی شما دستاوردهای تاریخ انقلاب خود را نگاه می‌کنید، می‌بینید که همه این رشدها با تفکر تکلیف‌محور بوده است. حاکمیت به اندازه رشد اجتماعی مردم شکل می‌گیرد. متأسفانه ادبیاتی شکل گرفته است که برمبنای آن همه کارها را باید مسئولان انجام دهند؛ چون سال‌هاست که براساس همان تفکر نتیجه‌محور جلو رفته‌ایم. اما حقیقت آن است که اصالت با رشد فرهنگی و عمومی خود مردم است و این جامعه است که باید از دولت‌ها مطالبه کند که برای رشد و تعالی و پیشرفت چه کرده‌اند.

> حتی اگر توسعه و پیشرفت را با همان معنای مبهمی که ما هم روی آن بحث داریم، پیشفرض قرار دهیم و بنا را بر تعریف گفتمان رقیب بگذاریم که می‌گوید توسعه یعنی توسعه تکنولوژی و توسعه فناوری و صنعت، باز همه این مواردی که در کشور ما اتفاق افتاده، قابل‌مقایسه با هیچ دوره‌ای نیست

چرا دستاوردهای جمهوری اسلامی برای بخشی از جامعه ملموس نیست؟

هنر روایت گری پیشرفت

نقد و بررسی

ایلیا داوودی
روزنامه نگار

عکس: تسنیم

بیش از چهار دهه از انقلاب اسلامی گذشته است. مطابق آمار، ۸۰ درصد جمعیت کشور بعد از انقلاب متولد شدند. یعنی حدود ۵۰ میلیون نفر از جمعیت ۸۰ میلیونی ایران دوران رژیم پهلوی را ندیدند و هیچ تجربه فردی از آن دوران ندارند. اگر جمعیت زیر۱۰سال در بهمن ۱۳۵۷ را هم به این آمار اضافه کنیم، شمار افرادی که تجربه یا خاطرات دقیقی از وضعیت آن دوران را ندارند، بسیار زیادتر می‌شود. از این رو، طبیعی است که بعد از چهار دهه از انقلاب سال ۱۳۵۷، سؤال شود که چرا انقلاب شد و جمهوری اسلامی قرار بود چه دستاوردهایی داشته باشد؟

افسانه عصر طلایی؛ یا چرا برخی فکر می‌کنند زمان شاه همه چیز خوب بود؟!

شرایطی مانند نداشتن آگاهی جمعیت زیادی از جامعه امروزی ایران از اوضاع دوران پیش از انقلاب، تحریف گسترده و پرحجم شبکه‌های مجازی و رسانه‌ها از آن دوران، شرایط و مشکلات اقتصادی امروز جامعه به همراه سیاه نمایی‌ها از وضعیت کشور و... سبب شده تا ذهنیت اجتماعی به جای چرایی انقلاب، به این مسأله درگیر شود که اگر انقلاب در سال ۱۳۵۷ رخ نمی‌داد، چه می‌شد؟ برخی از جریانات با استفاده از شرایط موجود اقتصادی جامعه، تصویری از قبل از انقلاب ارائه می‌دهند که در آن دوران، همه چیز خوب بود و اگر انقلاب نمی‌شد الان در شرایط بسیار مطلوب‌تری زندگی می‌کردیم. در واقع این جریان به طور کلی اوضاع نامساعد و بغرنج دوره پهلوی را منکر شده و تلاش دارد دوران شاه را عصر طلایی نشان دهد و با مبنا قراردادن آن، این گونه وانمود کند که اگر عصر پهلوی ادامه پیدا می‌کرد، ایران امروز به یک کشور توسعه یافته و هم ردیف کشورهایی مانند ژاپن و یا کره جنوبی تبدیل می‌شد! برخی دیگر گرچه عصر پهلوی را چندان مطلوب نمی‌دانند، اما اصلاح پذیر دانسته و با مبنا قراردادن وضعیت فعلی، این عقیده را ترویج می‌کنند که اگر در سال ۱۳۵۷ به جای انقلاب، اصلاحات صورت می‌گرفت، و رژیم پهلوی تداوم می‌یافت، شرایط اقتصادی، سیاسی و علمی امروز کشور بسیار بهتر بوده و مشکلات کنونی نیز وجود نمی‌داشت. اکنون مسأله کارآمدی یکی از مسائل اصلی جمهوری اسلامی در مقطع کنونی است. اگرچه در دهه‌های گذشته نیز مسأله کارآمدی مورد توجه نظریه‌پردازان و نخبگان و سیاستمداران بوده، اما به نظر می‌رسد اکنون با گذشت بیش از چهار دهه از استقرار نظام جمهوری اسلامی، لازم است به این سؤال پاسخ داده شود که جمهوری اسلامی تا چه اندازه توانسته در ایران پیشرفت را تحقق بخشد؟

آیا پیشرفت همان توسعه است؟

پاسخ به این سؤال البته لوازمی دارد و از جمله این لوازم این است که ابتدا مفهوم پیشرفت مشخص شود. وقتی از پیشرفت صحبت می‌شود دقیقاً منظور چیست؟ آیا منظور کلماتی مانند توسعه است که از پشتوانه نظری مشخصی برخوردار است؟ با وجود اهمیتی که مفهوم پیشرفت دارد، به نظر می‌رسد درباره آن نظریه‌پردازی چندانی صورت نگرفته و شاخصه‌های پیشرفت نیز مشخص نیستند. همچنین این دیدگاه وجود دارد که به جای بکارگیری کلمه توسعه که ناظر بر گونه‌ای از پیشرفت است که شاید از جنبه‌هایی با ارزش‌های انقلاب اسلامی و با آموزه‌های دینی منافات داشته باشد، بهتر است از واژه پیشرفت استفاده کرد. اما این استفاده در صورتی که پشتوانه نظری پیشرفت مشخص نباشد، می‌تواند مشکل‌زا باشد. به همین نسبت مسائل بعدی در نسبت با پیشرفت نیز در تعریف دچار مشکل می‌شوند. برای نمونه مشخص نیست وقتی از پیشرفت سخن می‌گوییم، پیشرفت از دید چه کسانی و در نسبت با چه مبدأ ای مدنظر است؟

چه کسانی باید مشخص کنند پیشرفت کرده‌ایم؟ مردم؟ مسئولان؟ یا هردو؟

ممکن است برخی پیشرفت‌ها برای سیاستمداران و مسئولان پیشرفت به حساب آید، اما به دلیل آن که نقش چندانی در زندگی روزمره مردم ایفا نمی‌کند، از دیدگاه مردم پیشرفت قلمداد نشود. برای مثال برخی معتقدند فناوری هسته‌ای برای ایران پیشرفت محسوب نمی‌شود. احتمالاً علتی که این عده بیان می‌کنند آن است که فناوری هسته‌ای در زندگی روزمره ما نقشی ندارد و به همین خاطر بود و نبودش چندان تأثیری در حال ما ندارد. طبیعی است که مسئولان برای اینکه فناوری هسته‌ای را به عنوان نمودی از پیشرفت ملی به حساب آورند، دلایل دیگری را که احتمالاً دلایل آنها کلان‌تر است مطرح می‌کنند. برای نمونه آنها فناوری هسته‌ای را ضامنی برای حفظ امنیت و استقلال کشور می‌دانند. این شکاف مفهومی و شکاف منظر میان جامعه و مسئولان، می‌تواند به تفاوت دیدگاه و طبیعتاً به تفاوت تعریف مفاهیم بینجامد؛ پس لازم است که ابهامات لازم در این باره بویژه برای جامعه از سوی نخبگان برطرف شود. روشن است که فناوری هسته‌ای برای یک کشور می‌تواند یکی از مظاهر اقتدار و فناوری و پیشرفت قلمداد شود، اما اینکه بخش‌هایی از جامعه این فناوری را چندان مفید ندانند، به دلیل همان شکاف مفهومی است که از آن صحبت شده است. بنابراین به نظر می‌رسد در چنین مواردی جای این شکاف‌ها را باید با روایت‌هایی که از پیشرفت ارائه می‌شود پر کرد.

روایت پیشرفت همان اطلاع‌رسانی پیشرفت نیست

روایت پیشرفت با اطلاع‌رسانی پیشرفت متفاوت است. اطلاع‌رسانی پیشرفت سطحی مبتدی و آغازین برای انتقال مفاهیم و اخبار مرتبط با پیشرفت است. در حال حاضر شاید تمام مردم ایران از طریق اخبار صدا و سیما مطلع باشند که چه فناوری‌هایی در دسترس دانشمندان ایرانی قرار دارد و هر روز چه پیشرفت‌هایی صورت گرفته است. اما به احتمال زیاد بخش قابل‌توجهی از جامعه نسبت به این پیشرفت‌ها اقناع نشده و ضرورت آنها را درک نمی‌کند و حتی چه بسا گاه آنها را بیهوده بخوانند. در چنین موقعی روایت پیشرفت کمک می‌کند تا فهم جامعه از آنچه که در واقعیت اتفاق افتاده، کامل‌تر شود.

روایت‌های پیشرفت باید از جنبه خبری و اطلاع‌رسانی فراتر رود و زمینه‌ها و تبعات تحقق یک پیشرفت را بیان کند. برای نمونه، پیشرفت‌هایی که در حوزه زنان در جمهوری اسلامی اتفاق افتاده، هم در نسبت با سایر کشورها و هم در نسبت با حکومت‌های پیشین در ایران، بسیار قابل توجه بوده و اصلاً قابل مقایسه با آنها نیست، اما ملاحظه می‌شود که برخی رسانه‌های بیگانه، با جنجال‌سازی و القای روندهای رسانه‌ای نادرست سعی دارند به گونه‌ای وانمود کنند که جمهوری اسلامی حقوق زنان را ضایع کرده است. جالب اینجاست که بخشی از این رسانه‌ها در عملیات روانی خود، تا حدی به موفقیت نیز دست پیدا می‌کنند. به این دلیل که روایت پیشرفت از موفقیت‌های زنان در جمهوری اسلامی ارائه نشده و تنها آنچه که صورت گرفته، اطلاع‌رسانی پیشرفت بوده است. طبیعتاً اطلاع‌رسانی پیشرفت نیز می‌تواند در مواردی غیراثربخش باشد، بویژه آنکه مرجعیت رسانه‌های رسمی، کمرنگ شده باشد.

پیشرفت باید ملموس باشد!

اگر مفهوم روایت پیشرفت به درستی درک شود، آنگاه پاسخ به این سؤال نیز آسان‌تر خواهد بود که چه نیازی به روایت پیشرفت هست؟ و آیا جامعه خود پیشرفت‌ها را متوجه نمی‌شود و احساس نمی‌کند؟ پاسخ این سؤال آن است که جامعه تنها آن دسته از پیشرفت‌ها را بخوبی احساس می‌کند که اثر ملموس آنها را در زندگی روزمره خود ببینند. طبیعتاً تمام پیشرفت‌ها به گونه‌ای نیستند که اثر ملموس آنها در زندگی افراد دیده شود، برای نمونه دستاوردهایی همچون امنیت، استقلال و جایگاه علمی و اقتدار در جهان، دستاوردهایی نیستند که افراد بتوانند آنها را در زندگی روزمره خود از نزدیک لمس کنند. در عین حال نمی‌توان دستاورد بودن آنها را منکر شد.

پر واضح و بدیهی است که امروز در دنیای تحت تسلط رسانه‌ها، روایت‌ها تاریخ‌ساز و جریان‌ساز هستند. در ایامی زندگی می‌کنیم که آنچه رسانه برایمان تعریف می‌کند، شناخت ما را شکل می‌دهد. این شناخت اگرچه ناقص است اما خود جزئی از شناخت‌های بعدی قرار می‌گیرد و این چنین می‌شود که افکار عمومی هدف، در جنگ شناختی مصدوم و مجروح می‌شود.

به همین خاطر روایت‌های پیشرفت این وظیفه مهم را برعهده دارند که توضیح دهند هر پیشرفت کلان، دقیقاً با چه جنبه‌هایی از زندگی روزمره ما ارتباط دارد و چرا باید به یک پیشرفت افتخار کنیم. البته برخی روایت‌های پیشرفت نیز به دلیل آنکه نمی‌توانند منطق اقناعی داشته باشند، غیرکارآمد هستند و نه تنها به اقناع مخاطبان کمک نمی‌کنند، بلکه دید آنها را ممکن است نسبت به یک پیشرفت حاصل شده تیره‌تر سازند.

سیاستمداران و نخبگان کمتر از مردم از پیشرفت‌های جمهوری اسلامی اطلاع دارند!

نکته‌ای که لازم است مورد توجه قرار بگیرد آن است که راویان پیشرفت چه کسانی هستند و ارائه روایت پیشرفت برای مخاطبان داخلی و خارجی چه تفاوت‌ها و اقتضائاتی دارد؟ آیا این تنها مردم هستند که مخاطب روایت‌های پیشرفت محسوب می‌شوند یا اینکه نخبگان در حوزه‌های مختلف و حتی خود سیاستمداران نیز مخاطبان روایت پیشرفت باید باشند؟ به نظر می‌رسد که بیش از مردم، این سیاستمداران و نخبگان هستند که باید از پیشرفت‌های واقعی جمهوری اسلامی آگاه شوند؛ زیرا آنها هستند که در رسانه‌ها جریان می‌آفرینند و می‌توانند تصویر واقعی یا غیرواقعی از وضعیت کنونی را در رسانه ترسیم کنند. لازم است تا مفاهیم عینی‌تر شود و اگر از پیشرفت صحبت می‌کنیم و توسعه را کنار می‌گذاریم باید شاخصه‌های پیشرفت هم مشخص باشند. باید مشخص باشد که بر چه اساسی پیشرفت سنجیده می‌شود و آیا آنچه که در واقعیت صورت می‌گیرد، تماماً پیشرفت بوده و یا در برخی حوزه‌ها پسرفت نیز وجود داشته است؟ به نظر می‌رسد اکنون در دهه پنجم جمهوری اسلامی، لازم است که نخبگان با زبانی که مردم می‌فهمند با آنها سخن گویند و اگر قرار است دستاوردها توضیح داده شوند، باید از لایه خبر فراتر رفته و نسبت آنها با زندگی روزمره فرد در جامعه ایران تشریح شود.

> در حال حاضر شاید تمام مردم ایران از طریق اخبار صدا و سیما مطلع باشند که چه پیشرفت‌هایی صورت گرفته است. اما به احتمال زیاد بخش قابل‌توجهی از جامعه نسبت به این پیشرفت‌ها اقناع نشده و ضرورت آنها را درک نمی‌کند و حتی چه بسا گاه آنها را بیهوده بخوانند؛ روایت پیشرفت فهم جامعه از واقعیت را کامل می‌کند